



به نام خدا

شاید نسل جوان ما با کمتر کسی چون رئیس جمهور خود درددل و رابطه انتقادی داشته است. یکی از بزرگترین سرمایه های دوران مسؤولیتیم، نامه ها، جزوه ها، نقاشیها، سروده ها، پیام ها، ستایش ها و نقدهایی است که از سوی نوجوانان و جوانان برومند این مرز و بوم برای من آمده است و جابجا. تا آنجا که میسر بوده است، کوتاه یا مفصل، به آنها پاسخ داده ام. اگر قادر به رسم یک منحنی درمورد گرایشها، انگارهها و انگیزه های جوانان باشم، می توانم نشان دهم که سیر منحنی امید ابتدا سریعاً صعودی بوده و اندک اندک به نزول میل کرده است. امری که بررسی جامعه شناختی و روانشناختی آن به عهده صاحب نظران پژوهشگر است. به نظر من بخشی از این مسأله طبیعی و بخش عمده آن ناشی از عواملی است که می توانست نباشد و متأسفانه بود. من به یاری خداوند روزی خواهم کوشید تا همه نامه ها و اثرها را منتشر کنم که در واقع نماد یکی از حساس ترین لحظه های تاریخی این مرز و بوم است، ولی اینک و در فضای کنونی لازم دانستم خطاب به همه فرزندان عزیزم که مهر و خشمشان هر دو برای من قیمتی است، نامه ای بنویسم و عنوان آن را نامه ای برای فردا بگذارم و اینک که به پایان دوران مسؤولیت رسمی خود نزدیک می شوم، باب این مراد و تبادل نظر را باز کنم. این نامه نه دربرگیرنده همه گفتنی های من است و نه درصدد پاسخ گفتن به همه پرسشها و نقدها. فتح بابی برای گفت و گو و بازاندیشی است، چراکه همواره دل کوچکم به یاد روح بزرگ جوانان این سرزمین و همه جوانان تپیده است.

سید محمد خاتمی

اردیبهشت ۱۳۸۳

نامه ای برای فردا

سید محمد خاتمی

کویر، در نگاه اول، تجلی خشونت، خشکی، بی آبی و پژمردگی است. پهنه گسترده ای که ریگزارهای بی‌حد و مرز آن، زندگی را در کام خود فرو می برد. از آسمان کویر، باران آفتاب می بارد و از متن آن طوفانهای سهمگین شن بر می خیزد. اما کویر را من مظهر زندگی، تلاش، صبوری و سازندگی می دانم؛ که نومییدی در دل دریایی مردان و زنان غرق و هضم می شود و از ناممکن ها امکان شگفت انگیز زندگی پویا برمی خیزد. مبارزه آرام با طبیعت سخت و خشن و ناآرام، مردان و زنان کویری را چنان پرورده، که لحظه‌ای از زندگی‌شان تهی از آفرینندگی و امیدآفرینی نیست. روز کویر سوزان است؛ از آتش آفتاب در تابستان و سرمای استخوان سوز در زمستان. روز بی سایه و آتش زای کویر اما، شبی را در پی دارد که همه لطافت ها و زیبایی ها را درخود جای داده است. وقتی شب، حجاب خورشید از چهره بر می دارد، آسمان را در همسایگی خود می بینی! چه می گویم؟ در شب کویر، زمین و آسمان یکی می شوند. آسمان به زلالی و شفافی دریای آب شیرین است که فقط در وهم تو وجود دارد و ستارگان به تو نزدیکند، آنقدر که با دستانت می توانی آنها را صید کنی. شب کویر با زبان ستاره با تو شاعرانه ترین گفت و گوها را دارد و چنان جانت را از امید و زیبایی پر می کند که سختی و سوز روز کویر نیز راحت و دلپذیر می شود.

می جویی، می کاوی و از ژرفای دهها و صدها متر زمین، آب زندگی را برمی آوری و در رشته ای به درازای دهها کیلومتر در زیر زمین آنرا جاری می سازی و به لب تشنه کویر می رسانی. به همین دلیل است که نام کاریز و قنات در گوش جان تو آهنگ زندگی و شعر دارد. مرد و زن کویر، هنگامی که گونه آفتاب سوخته خود را در معرض نوازش خنکای نسیم شامگاهی قرار می دهند، به آسمان می نگرند، ستاره می چینند و شعر می سرایند؛ زندگی را با همه جلال و جمال خود تکرار می کنند. دل انسان کویری آسمانی است و به همین جهت به خدا نزدیکتر است. ایمان ناب

را نه عبوس و ظاهرین، که ژرف و عرفانی، در متن جان خود جا داده است. کویر صبور است و بی ادعا، امیدوار و پرتلاش؛ همه شهباش شب قدر است و همه روزهایش سرشار از تلاش و ناآرامی در جستجوی آرامش پایدار. من هم از کویر آمده‌ام؛ با همان امید و شکیبایی و ایمان. اما خود را چون بید مجنونی که تنها در گستره کویر ایستاده است لرزان می بینم، بر سر ایمان خود، و نگران که مبادا ناتوان از عمل به عهدی باشم که با خدای خود و با زنان و مردان بزرگوار این مرز و بوم بسته‌ام، ولی امیدوارم. به آینده‌ای امید بسته‌ام که دل و دماغ و بازو و همت فرزندان این کشور در کار ساختن آن است. فرزندان امروز ایران، میراث داران زنان و مردان مؤمن و با فرهنگ و فداکاری هستند که دیروز، سرود پیروزی مردمی ترین انقلاب ایمانی و آزادیخواهی و سربلندی را نواختند و مبادا که توطئه‌ها و ترفندها و کژتابی‌ها و کج اندیشی‌ها آنان را مأیوس کند. من که درس امید را از مدرسه کویر آموخته‌ام، سخت امیدوارم که شور و شعور و توان تشخیص والای این نسل، او را مشتاق به پیمودن راه دشوار، ولی مطمئنی خواهد کرد که آغاز کرده است.

فضیلت تمدن سازی در عهد قدیم و پیشتازی این قوم در تأسیس جامعه مدنی سازگار با دین و فرهنگ، خود در عرصه جدید تاریخ این مرز و بوم و برپایی مردمی ترین انقلاب قرن حاضر، هیچگاه در دست نسل امروز تباه نخواهد شد، بلکه او را قادر خواهد کرد که الگویی نو از زندگی ارائه دهد، برای انسانی که از بی‌ایمانی، دنیا بینی، بی‌عدالتی، استبداد و استعمار به تنگ آمده است.

این نامه ای است از انسانی که اگر فاقد هر فضیلتی باشد، فضیلت دوستداری عدالت و ایمان و آزادی را دارد؛ به نسلی که باید بار سنگین میراث همه فداکارها، آفرینندگان و آزادگیها را بردوش بکشد. هیچ قومی نمی تواند فارغ از آنچه بر او گذشته است، آینده خود را برگزیند و آینده هر قومی نیز در گرو آگاهی، اختیار، انتخاب و اعمال اراده اوست. گذشته ما گذشته استبدادزده است و

استبدادزدگی درد مزمن و مشترک جامعه ماست. عدم تأمل در این درد بزرگ تاریخی همه ما را به بیراهه خواهد برد. استبداد، خوداندیشی و خودباوری را از مردم می‌گیرد و جان و جهان آنان را پر از ترس می‌کند. در فضای استبداد، هرکس در پی بیرون کشیدن گلیم خود از آب است. دروغ، نفاق و ریا در جامعه رواج می‌یابد. آنچه بر جان و جهان انسان استبدادزده غلبه می‌کند، غفلت از حق خود و احساس تکلیف در برابر آن است که قدرت دارد. حتی خدا در چهره جبار خود تجلی می‌یابد که فقط باید از او ترسید و اسم جلال حضرت حق، اسم جمال او را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

در باور فرد نمی‌گنجد که "جمع" یک واقعیت است و اگر افراد در کنار همدیگر قرار گیرند، عقل جمعی و اراده جمعی به وجود می‌آید که می‌تواند سرنوشت را عوض کند. فشار نظام استبدادی، انسانها را کلافه می‌کند و اجازه نمی‌دهد که نیروی معجزه گر درونی افراد را که در جمع تجلی می‌یابد بشناسند. آنان گرچه وضع موجود را بر نمی‌تابند و همواره خواستار تغییرند، ولی منتظر نیرویی خارج از اراده خویشند که بیاید و دیو استبداد را از پای درآورد؛ در عین حال سراسر وجودشان دلهره است که نیروی بعدی نیز با مردم چه خواهد کرد. به همین دلیل با همه ستمی که نظام حاکم دارد، اغلب وجود آن را از ترس ناامنی بیشتر و آشفتگی افزونتر تحمل می‌کنند. مگر تاریخ سیاسی ما، تاریخ ترجیح امنیت استبداد بنیاد بر آشفتگی آزادی مدار نیست؟ در مقابل استبداد نفس گیر گرچه حرکتها و نهضت‌های بزرگی نیز دیده ایم، اما طبع جامعه استبدادزده، حتی مبارزان را نیز به این پندار می‌رساند که زور را جز با زور نباید یا نمی‌توان پاسخ داد. روی آوردن به تشکلهای پنهانی و زیرزمینی و اقدام به ترور در برابر سرکوب، و آشوب در برابر اختناق باز هم بخشی از سرگذشت تلخ تاریخ ماست. بهرحال زندگی در جوامع استبدادزده با ناامنی،

خودناباوری، دلهره و بی اعتمادی به دیگران توأم است. آنچه در این میان بیش و پیش از همه چیز آسیب می بیند، تأمل و اندیشه در سرنوشت تلخ جامعه است و آنچه غلبه می یابد نه فکر، که احساس نفرت و آرزو است. ما قرنهای محکوم خودکامگی بوده ایم، که حتی گاه با دین و فلسفه نیز توجیه شده است.

فره ایزدی- که در ریشه خود نشانه هوشمندی و حکمت والای ایرانی است و معتقد است که حکومت از آن خرد و عدالت یا فضیلت است و آنکه برخوردار از فره ایزدی است شایسته حکمرانی- در فضای استبدادزده، دچار تحریف بزرگ شده و به این صورت درآمد است که هرکس و ناکس که با زور شمشیر و سرکوب بر جامعه مسلط شد، هم او صاحب فره ایزدی است؛ همین تحریف در فرهنگ اسلامی نیز بروز کرد، آنجا که سلطان را سایه خدا می دانست و جامعه را خدایی می خواست. در نتیجه چنان شد که هر جبار خونخواری "ظلّ الله" نام گرفت و به نام خدا، بندگان خدا را به بردگی کشاند. جامعه ما طی قرنهای سالیان بسیار در چنبره استبداد گرفتار بوده است، استبدادی که در دو سده اخیر به جای آنکا به عصیبت قبیله ای و سلحشوری عشیره ای بر قدرت چپاولگر بیگانه متکی بوده است. ما از متن چنین نظامی، با فرهنگ و اقتصاد و آداب ویژه خود، با غرب تماس گرفته ایم. غربی که کوشیده بود از جباریت کلیسا در عرصه جان و فتوداليسم در عرصه جهان با شعار آزادی، برادری و برابری رهایی یابد و نظام یا نظام های مدرن را بوجود آورد و روز به روز شگفتی بیافریند. ما در متن نظامهای استبدادی که حاصل آن عقب ماندگی، فلاکت و تحقیر بوده است، با دو احساس با غرب روبرو شده ایم: احساس حقارت و احساس ترس. حقارت و ترس، شیدایی و نفرت می آفرینند و هر جا این دو بیایند، جا را بر اندیشه و اراده مستقل و پویا تنگ می کنند. سنت پرستان استبداد زده جامعه ما تحول جوامع را نمی دیدند و

به آنچه طی قرن‌ها عادت کرده بودند، دل خوش می‌داشتند و حتی به آن رنگ تقدس می‌دادند و غربی را برهم زننده آن سامان فکری و ایمانی و عاطفی می‌دیدند.

عشق کور به عاداتی فسیل شده که رنگ دین و فرهنگ گرفته بود و ترس از نابودی سنت، سبب نفرت نسبت به غربی می‌شد که آمده بود تا آن را به هم بزند، به خصوص که وجهه استعماری، خشن و غیرانسانی غرب واقعیت مدنی آن را می‌پوشاند. درمقابل، کسانی که عقب ماندگی مزمن خود را در برابر پیشرفتهای غرب می‌دیدند، درخود احساس حقارت می‌کردند و هرچه را که خودی بود حقیر می‌دیدند و در نتیجه به جای شناخت درست غرب، شیدا و شیفته می‌شدند. چون آشنایی آنان با غرب سطحی بود و شیفته‌گی به غرب هم از سطح ظواهر و مظاهر زندگی فراتر نمی‌رفت، می‌پنداشتند که اگر این ظواهر را بپذیرند غربی و در نتیجه پیشرفته خواهند شد. درواقع نه به سیر تطوّر فرهنگ غرب و تاریخ آن آشنا بودند، نه تاریخ خود را می‌شناختند و نه متذکر این نکته ظریف بودند که وضع و حال مدنی و اجتماعی هر قوم با سابقه تاریخی و سیر تطوّر آن مناسبت دارد. آنان شیدا بودند و در سایه این شیدایی، راه برون رفت از بحران جهل و عقب ماندگی و ادبار تاریخی را ترک سنت و بیرون آوردن جامه آن از اندام جان و از مغز سر تا ناخن پا "فرنگی شدن" می‌پنداشتند. نفرت و شیدایی درد بزرگ دوره اخیر تاریخ ماست و چالش نافرجام سنت و تجدّد که سرنوشت یکصدوپنجاه ساله ما را تحت تأثیر قرار داده است، بیشتر ناشی از این دو احساس و کمتر متأثر از اندیشه است. البته همواره در این میان اصلاح طلبانی بوده اند که بر هویت دینی و ملی و بازگشت به خویشتن بعنوان پایه تحول و پیشرفت تأکید می‌کرده اند و خواستار نوسازی و نوآوری هم در فرهنگ، هم در سیاست و هم در اقتصاد بوده اند و با سازمان و سامان خودکامه وابسته مخالفت می‌ورزیده اند.

از عقب ماندگی علمی، اقتصادی و سیاسی کشور رنج می برده اند و جامعه ای می خواسته اند آزاد، برخوردار از حقوق اساسی و تولیدکننده و مستقل. اما آنان نیز همواره گرفتار دو مشکل بوده اند: یکی اینکه کمتر تعریف روشن و راهبردی از آزادی و حقوق اساسی جامعه و پیشرفت و استقلال داشته اند، لذا عمدتاً مقهور مشهورات زمانه بوده اند. دیگر اینکه در هیاهوی جنگ سنت و تجدد، بیشترین فشار را تحمل می کرده اند، کلام مرحوم دکتر شریعتی در این باب گویا است: در میان دینداران متهم به بی دینی و در میان بی دینان متهم به دینداری و دروای این دو، خارجی مذهبی که سر از اطاعت امیرالمؤمنین برتافته است این است وصف الحال روشنفکران اصلاح طلبی که هم به دین و فرهنگ ملی وفادار بوده اند و هم خواستار تحول و پیشرفت. در وراى اینهمه، مردمی بوده اند و هستند که همواره به نام آنان سخن گفته شده است و برجستگان همه جریانهای فکری و سیاسی خود را مدافع و نماینده ایمان و مطالبات و سخنگوی آنان دانسته اند. ولی خود مردم از یک سو دچار خودکامگی و از سوی دیگر در بند وابستگی حکومتها و در نتیجه، گرفتار فقر و جهل و ستم طبقاتی بوده اند. درعین حال این مردم همیشه فطرتی شفاف داشته اند که در عمق جان، غالباً دیندار و خواستار عزت و زندگی آبرومندانه بوده و هستند. پیشترها گفته ام و باز تکرار می کنم خواست تاریخی ملت ما، که دست کم طی حدود دو قرن گذشته، که بارها در صورت حرکتها و جریانها و نهضت‌های دینی و اجتماعی و سیاسی تجلی یافته در این سه شعار متجلی است: آزادی، استقلال و پیشرفت در چنین فضای ذهنی، تاریخی و اجتماعی و با چنین پیشینه ای است که انقلاب اسلامی رخ می نماید و آرزوهای فروخته و حرکت‌های بارها به شکست انجامیده را جهت می دهد.

انقلاب اسلامی بر بستر دین حرکت کرد و به همین دلیل اینچنین عمق اجتماعی یافت و از آنجا که بر خواستها و مطالبات تاریخی ملت، یعنی آزادی، استقلال و پیشرفت و درحقیقت برعدالت - که جمع متعادل همه اینهاست - تکیه داشت، توانست هم توده های مردم و هم نخبگان را جلب کند. چون پایگاه انقلاب اسلامی دین بود، بنابراین با هویت تاریخی جامعه سازگار شد و چون همگان را به آزادی و استقلال و پیشرفت فرا خواند، در نتیجه با خواست تاریخی مردم همسو بود. وقتی هویت تاریخی با مطالبات تاریخی در یک جهت قرار گیرد، واقعه ای پدید می آید که در جهت سلبی می تواند زنجیر سنگین و قطور استبداد وابسته به بیگانه را پاره کند و در وجه ایجابی، این استعداد را دارد که منشأ و مبدأ تاریخ نوینی شود که در آن، برای اولین بار، ملت طعم آزادی، حاکمیت بر سرنوشت خود و به کارگیری امکاناتش را در جهت پیشرفت بچشد. بعد از نهضت مشروطیت - که گام بلند ملت ما در جهت مهار استبداد و رهایی از وابستگی و استقرار جامعه مدنی و با تأسّف فراوان دولت مستعجل بود- در سایه انقلاب اسلامی درسطحی بسیار گسترده تر و عمیق تر میزان، "رأی ملت" شد؛ نه تنها در شعار، که در متن قانونی که تصویب آن نیز به رأی مردم واگذار گردید. آزادیهای اساسی به رسمیت شناخته شد و همتای امنیت که مهمترین پایه جامعه پویا و باثبات است، قرار گرفت و اعلام شد که نه به بهانه امنیت می توان آزادیها را محدود کرد و نه به نام آزادی می توان امنیت را از میان برداشت.

همه افراد در برابر قانون مساوی به حساب آمدند، مجلس در رأس امور قرار گرفت، نقد قدرت نه تنها حقّ مسلم، که وظیفه همه شهروندان قلمداد شد و درکنار این تحولات راه برای رفع تنگنای ناشی از بینشهای تنگ سنتی در برابر دین و جامعه، به خصوص با برخوردهای خردمندانه و شجاعانه امام خمینی (قدس سره) گشوده شد. جامعه امید و حیات تازه ای پیدا کرد؛ اراده استوار

مردان و زنان و به ویژه جوانان معجزه گر این مرز و بوم، در همه عرصه های آفرینندگی، سازندگی و پایداری تجلی یافت. اما باز باید در همان درد و دغدغه پیشین تأمل کنیم. عدم توجه به زمینه های بیماریهای تاریخی، مارا از تشخیص راه مستقیم دور می کند. تذکر به وضع و حال فرهنگی و اجتماعی جامعه، شرط توفیق در حرکت اجتماعی ملت ایران است. در تاریخ معاصر ما، دو جریان سنت پرست و غرب پرست، حتی آنجا هم که فرصتی فراهم آمده است، نه تنها عرصه را بر ملت تنگ کرده اند، که مانع رشد طبیعی و تکامل درست جریان اصلاحی نیز شده اند. بعد از مشروطیت و نزاع سنت و تجدد و آشفتگی فکری و اجتماعی و دخالت پیدا و ناپیدای بیگانه، زمینه برای روی کار آمدن پهلوی به عنوان نجات دهنده ایران از آشفتگی با رویکرد دین ستیزی و غرب زدگی به لحاظ زندگی اجتماعی - و استبداد - به لحاظ سیاسی فراهم شد، و فریاد بزرگانی چون مدرس اصلاح طلب به خاموشی گرایید. پس از شهریور ۱۳۲۰، به ویژه در آغاز دهه ۳۰ با پیدایش وضعیت جدیدی که نهایتاً منجر به نهضت ملی شدن نفت و حضور هم آغوش دین و آزادی شد، امیدهای تازه ای در کشور به وجود آمد.

متأسفانه در این نهضت همکاری کاشانی و مصدق دیری نپایید؛ عده ای غرب زده تحت نام مصدق و عده ای فرصت طلب و آزادی ستیز زیر نام کاشانی حرکت اصیل مردم را دزدیدند و رهبران را نیز از صحنه خارج کردند. مصدق متهم به تسلیم و کرنش در برابر دربار و وابستگی به آمریکا و خودکامگی شد و کاشانی متهم به آزادی ستیزی و ضدیت با پیشرفت و وابستگی به بیگانه؛ و منافع ملی نهایتاً فدای زمان ناشناسی ها و بلندپروازیها، توهم ها و لفاظیها منفعت طلبی ها و تنگ نظریها و درگیریهای بدفرجام و فراهم کردن زمینه ای شد که در آن انگلیس و آمریکا حتی به سادگی موفق به انجام کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲ شدند. اندیشه مارکسیستی در قالب حزب

توده، با رواج دادن رفتارهای تخریبی و ادبیات تند و ناسازگار با منافع ملی، اندیشه های غرب گرا و غیردینی با اصرار بر جنبه های اختلاف انگیز و بالاخره طیف خطرناکی به بهانه مخالفت با هر دو، فضای اجتماعی را آشفته و مردم را دلسرد و مأیوس کردند و جریان نهضت ملی را به شکست کشانیدند. جالب توجه اینکه هر سه طیف نقطه فشار خود را مصدق قرار دادند که تردیدی در آزادی خواهی و اندیشه ورزی و تلاش در مسیر منافع ملی نیست، ولو اینکه مثل هر انسان دیگر دچار اشتباهاتی شده باشد. انقلاب اسلامی هم علاوه بر توطئه ها و فشارهای خارجی با چنین وضعی در داخل مواجه شد. از یکسو برخی جرم انقلاب و رهبری آن را طرفداری از اسلام دانستند و از سوی دیگر بعضی انقلاب را ویرانگر بنیاد دین سنت زده دیدند و در سنگر ارتجاع خود با آن به مقابله برخاستند.

بازماندگان جریان دهه ۳۰ نیز بیکار نشستند و میراث خواران همان جریان خطرناک، این بار نه در پوشش دفاع از کاشانی، که با عنوان دروغین دفاع از ولایت فقیه دعواهای کهنه سیاسی خود را زنده کردند. بالاخره رواج امواج سهمگین تروریسم هم بر این موانع افزود و در برابر پایدار شدن فرایند درست مردم سالاری ایستاد. فرایندی که از مهمترین اهداف و دستاوردهای انقلاب اسلامی بود. جنگ و ترور بطور جبری حکومت را به سخت گیری بیشتر وادار کرد و شگفت انگیز اینکه برای عده ای، این وضعیت - که ناشی از ضرورت های تحمیل شده بود- یک قاعده به حساب آمد؛ تو گویی انقلاب برای مهار کردن آزادی و حاکمیت مردم بر سرنوشت و درجهت زنده کردن عاداتهای ذهنی و کژتابی های تاریخی رخ داده است. بگذارید اندکی از مظلوم بزرگ تاریخ انقلاب یعنی امام خمینی (قدس سره) سخن بگوییم. خمینی مظهر عزت خواهی ملت و زنده کننده حس اعتماد به نفس و خودباوری در مردمی بود که مشتاق آزادی و رهایی بودند. ولی سلطه

استعمار و ویرانگری استبداد و بی اعتمادی به جریانهای سیاسی آنان را در آستانه یأس تاریخی قرار داده بود. رنگ معنوی و صبغه دینی انقلاب اسلامی به رهبری امام در کام مردمی که در عین آزادی خواهی به هویت مستقل دینی و سیاسی خود نیز دل بسته بودند، شیرین افتاد و نهضت را بانشاط تر و پویاتر کرد و مردمی ترین انقلاب قرن بیستم را به وجود آورد و برای اولین بار کلام بر سلاح و لبخند بر خشم و گل بر خشونت پیروز شد. اینک صاحب هر نظر و عقیده ای که باشیم، اگر انصاف را رعایت کنیم، امام را شخصیتی ممتاز و بزرگ خواهیم دید. شخصیت امام خمینی (قدس سره) همچون همه رهبران فرهنگداری تاریخی، با موجی از ستایشهای شورانگیز و ناسزاگوییهای هذیان گونه روبرو بوده است. مطمئناً درمیان ستایشگران امام، انسانهای صادق و پاک باخته فراوانند؛ از جنس وسخ همان جوانان فداکاری که ایران عزیز و انقلاب را از گزند مهاجمان کین توز و بی آزر مضمون نگاه داشتند.

نباید انکار هم کرد که امام منتقدان صادقی داشته و دارد که نظر یا روش او را نمی پسندیده اند. در عین حال باید در بسیاری از حملات تند علیه امام، یا ستایشهای غلوآمیز درباره این بزرگوار تأمل کرد. فرزندان دردمند و آگاه این کشور خود به خوبی واقفند که بسیاری از ناسزاگوییها، یا از جانب کسانی است که در اثر انقلاب مناصب و امتیازات غیرمشروع خود را از دست داده اند و یا کسانی که با اندیشه های دور از حقیقت دین و واقعیت جامعه می خواسته و می خواهند حرکت آزادی بخش دین مدار امام را تخطئه کنند. طبیعی است که با وجود کینه کور و خودمداری نمی توان از صاحب آن انتظار انصاف و منطق داشت. در عین حال باید بدانیم که بسیاری از ستایشها نیز نه از سر صدق، که وسیله ای برای رسیدن به اهدافی است که هرگز امام آنها را نپذیرفت. بسیاری از ستایشگران، امام را مطلق می کنند، نه برای عظمت شخصیت او - که بهر حال یک شخصیت

انسانی است- بلکه تا درغیاب او اشتباهات یا موضع گیریهای ناگزیر و خلاف قاعده ای را که به حکم ضرورت پیش آمده است، بصورت قاعده ای غیرقابل تغییر درآورند. این درحالی است که به شهادت رخدادهای انکارناپذیر، امام خود شهامت و ظرفیت نقد و اصلاح کار خویش را بیش از همه داشت. گروهی در پناه شخصیت او می کوشند تا تمام معارف دینی را در وجه فقهی، آن هم از نوع عوام زده و سنتی آن که عرصه را بر اندیشه و عمل دیگران می بندد خلاصه کنند. درحالی که روشن بینی و شخصیت عرفانی، فلسفی، اجتماعی و سیاسی امام مورد غفلت یا تغافل قرار می گیرد.

در این رویکرد تأکید می شود که امام مدافع فقه، آنهم از نوع سنتی آن بود. این مطلبی درست است، اما تأکید شجاعانه امام بر لزوم تحوّل در فقه و نقش زمان و مکان در اجتهاد پویای شیعی را نادیده می گیرند. اگر چه در این نگاه امام ستایش می شود، اما گویا به یاد نمی آورند که در مجلس دوم، وقتی پیشنهاد عدم حضور زنان در مجلس مطرح شد، با چه عکس العمل تندی از سوی امام روبرو شدند، یا وقتی پیشنهاد تقلید همه بخشهای جامعه از جمله دانشجویان- را از روحانیت در تصمیم گیریهای سیاسی دادند، امام چگونه فریاد زد که این نظر از نظریه لزوم عدم دخالت روحانیون در سیاست خطرناک تر است. چرا که درمورد اخیر فقط بخشی از جامعه از تصمیم گیری در سرنوشت خود منع می شد ولی اینان می خواهند به نام اسلام همه مردم را از تفکر آزاد و انتخاب براساس تشخیص خود محروم کنند. کسانی حمایت به حقّ امام را از نهاد شورای نگهبان مطلق می کنند، ولی خطابه‌های عتاب آلود و صریح آن بزرگ را به شورای نگهبان مخفی نگه می دارند تا نقش نظارتی منطقی را به قیومیت بر مردم رشید و آگاه تبدیل کنند. باید تأمل کرد و واقعیتها را با تحلیل درست دریافت و راه را به سوی آینده ای امیدبخش گشود. چشمها را نمی توان

بر تحولات بست و پدیده های نو را در قالبهای ذهنی استبدادزده و خودمدار که با نوعی سرسختی و انعطاف ناپذیری همراه است، ریخت. اندیشه ای که در جریان انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶ مطرح شد و مورد اقبال بی نظیر و غیرمنتظره مردم و به خصوص نسل جوان و فرهیختگان جامعه قرار گرفت بازتابی از یک ظرفیت جدید در جهت این بازاندیشی بود. دوم خرداد از دل انقلاب اسلامی و با وفاداری به آرمانهای اصیل آن و به ویژه با تکیه بر جنبه مردم سالارانه نظام و تأکید بر تن دادن به لوازم آن و نگاه داشت حق و حرمت مردم و راه گشا به سوی آزادیهای اساسی و اصلاحات در همه عرصه ها و ساختارهای اقتصادی، علمی، اجتماعی و روابط خارجی، برآمد. دوم خرداد علی رغم جفاهایی که به آن شد و سوء استفاده هایی که از هر طرف از آن به عمل آمد و فشارهای آشکار و پنهانی که برای مایوس کردن مردم از راهی که برگزیده بودند اعمال گردید، چیزی نبود جز "حدیث" یا "گفتمان" بیداری و دینداری و آزادیخواهی و استقلال طلبی و پیشرفت جویی ملت؛

آنچه بیش از یک قرن از سوی مردم ابراز شده بود و آنچه از جمله در انقلاب شکوهمند پیروز در بهمن ۵۷ تجلی شگفت انگیز داشت. این حدیث که در عمق وجدان بیدار ملت ما وجود داشت، باز در کام جان مردم، شیرین افتاد و صمیمانه آن را پذیرفتند. طبعاً این رویداد و رویکرد تازه، توقعاتی را ایجاد کرد، اما موانع ذهنی و عینی نیز در راه برآوردن آنها فراوان بود. آنچه روی داد، از یک سو دامن زدن بی حساب یا ایستادگی سرسختانه در برابر آنها بود و از سوی دیگر اشتیاق و احساس فراوان نسبت به آزادی و آبادی و انتظار برآورده شدن سریعتر آن مطالبات، بی آنکه چندان به تنگناها توجه شود. شتاب زدگی در استفاده یا سوء استفاده از این حدیث که به قصد رفع سریع و ناگهانی همه موانع صورت گرفت، نتیجه ای جز صلب و سخت تر شدن موانع نداشت. طرفه

اینکه برخی از کسانی که خود باعث تشدید موانع شده بودند، طلبکارانه از اصلاحات می خواستند که به هیأت معارض (اپوزیسیون) ولی در دل دولت عمل کند که چنین امری نه تنها به مصلحت نبود، بلکه می توانست یکی از طنزهای بزرگ همه دورانهای تاریخ باشد. البته بسیاری از این شتاب زدگیها و شالوده شکنی ها، خود محصول و معلول سرسختی ها و تنگ نظریهایی بود که متأسفانه در راه پیشبرد مردم سالاری در کشور ظاهر شده بود. فرجام این رویداد، برآورده نشدن بخشهایی از مطالبات به حق جامعه، به خصوص نسل جوان و تحصیل کرده و بدتر از آن، ایجاد و تقویت پندار عدم موفقیت و برآورده نشدن خواسته های عمومی بود. انگاره سازینها و آشفتگی ها تا به آنجا رسید که تصویر ذهنی جامعه به مراتب تیره تر از حتی کاستی های عینی شد و بسیاری از دست آوردهای عمیق بزرگ این دوران نادیده گرفته شد.

در این مسیر عوامل مختلف در درون و بیرون، از جمله با عملیات روانی و حساب شده، کوشیدند و می کوشند که بخشهای مهمی از جامعه را به زدگی از سیاست و سیاستمداران و بالاتر از آن به نوعی دیگر از یأس ویرانگر تاریخی مبتلا کنند. جبهه گیری جریان ارتجاع سطحی نگر، با تکیه بر ظواهر و شعارهای دینی و انقلابی و ارزشی و نیز جهت گیری جریان اصطلاحاً روشنفکری بی حوصله ناآشنا به بنیاد دینی و سیر تاریخی جامعه ما، با ارائه تصویری مخدوش از شعار آزادی و حرکت به سوی سکولار کردن حکومت و جامعه، از ویژگیهای مورد انتظار این دوران بود که با خواست تاریخی و رأی مردم بزرگوار ما در دوم خرداد، تفاوتی اساسی داشت، در واقع این رخدادها نوعی آشفتگی فکری و عاطفی را در جامعه به وجود آورد و برخی از آنها بهانه سرکوب حرکت آزادیخواهانه وفادار به آرمانهای انقلاب را با ادعای حفظ انقلاب و استقلال کشور، به جبهه سطحی نگر واپسگرا داد. طبیعی است در این میان، بزرگترین حملات متوجه

اندیشه ای شود که می خواست درک از دین را با درد زمانه همراه کند و تجربه های دیرین و پرهزینه این ملت را دوباره نیازماید. به رغم همه دشواریها باید برای اینکه کمتر اشتباه کنیم، دیده ها را تیزتر و سینه ها را فراخ تر از گذشته کنیم. امروز بیش از همیشه نیاز به حافظه و پیوستگی تاریخی داریم، پس بی آنکه عنان پایداری از کف دهیم و یا در گذشته بمانیم، باید موقعیتهای گذشته را بازشناسیم و وضع حال و آینده را از آن میان استخراج کنیم. گروهی که خود موجبات نارضایتی جامعه و به حاشیه راندن بسیاری از روشنفکران و متخصصان و جوانان از عرصه انقلاب شده بودند، از آغاز حضور، خاتمی را منشأ از میان رفتن انقلاب، لطمه دیدن امنیت کشور و استیلای فرهنگ غربی بر کشور دانستند و بر طبل انکار کوبیدند و هرچه توانستند کردند. به خصوص با کشف و حذف غده سرطانی جاخوش کرده در نهادهای امنیتی - که قتلهای زنجیره ای نمونه ای مهلک از آن بود - از متن دستگاه رسمی اطلاعات و امنیت کشور و تبدیل آن دستگاه به نهادی بیدار و هوشیار و مدافع امنیت پایدار و نقطه اطمینان ملت و خنثی کننده توطئه های دشمنان ایران و معارضان تروریست و کین توز انقلاب و جامعه، آن فعالیت به صورتی دیگر و ریشه ای تر ادامه داشته و دارد.

چرا که حذف غده سرطانی به معنی نابودی بینشی که به این جریان خطرناک منجر می شود، نبود. اصرار بر روشهای تنگ نظرانه و سازمان یافته برای تخریب ذهن جامعه به خصوص دینداران نسبت به دوّم خرداد از یکسو و رفتارهای بعضاً نادرست و شتابزده ای که به نام اصلاحات صورت گرفت، از سوی دیگر، به عنوان دو پدیده تلخ تاریخی در این دوران باز بروز کرد و این بار نیز این دو عامل دست به دست هم دادند تا زمینه عدم توفیق حرکت شکوهمند ملت را فراهم آورند. در دورانی که رشد "روند توقعات فزاینده" مشخصه بارز آن و "سرسختی" در مسیر برآوردن

بسیاری از خواسته های به حق و قانونی مردم و نخبگان - آن هم به هر بها و بهانه ای - مشخصه مشهود دیگر آن است، درک درست این رویدادها و داوری واقع بینانه نسبت به آنها دشوار می شود، چنانکه شد. بعضاً گفته شد: خاتمی سازشکار و تسلیم در برابر اقتدارگرایان است. خاتمی سوزاننده همه فرصتهایی معرفی شد که تاریخ و ملت در پیش روی او نهاده بود، و خاتمی عامل اصلی عدم تحقق همه وعده ها شناخته شد. سخن بر سر درست انگاشتن و مطلق کردن فهم و کارکرد خود و قادر دانستن خویش به برآوردن همه خواسته ها و تحقق برنامه ها نیست. سخن بر سر درستی رویکردهای سیاسی و اجتماعی و شناخت منابع و موانع مردم سالاری به طور واقعی است. برای این منظور باید به راستی بر ضرورت "فهم" مسائل برای "نقد" آنها تأکید کرد، وگرنه روشن است وقتی سیاستمدار آگاه و دلسوزی چون دکتر مصدق اشتباه می کند، هنگامی که عارف و فقیه و رهبری آگاه و شجاع چون امام خمینی (قدس سره) بارها به صراحت از اشتباهات خود سخن می گوید، این بنده خدا بسیار کوچک تر از آن است که ادعا کند که خطا و کوتاهی نداشته است، اما آیا همه وعده هایی که گفته می شود خاتمی داده بود، واقعاً من وعده داده بودم یا می توانستم وعده بدهم؟ هریک از ما ایرانیان، از تنگناهایی که با آنها مواجه بوده ایم، به فراخور حدّ و حال خویش تأثیر پذیرفته ایم؛ پس همه باید در این باب تأمل کنیم و بکوشیم درعمل برای رهایی بینش و منش خود از چنبره استبدادزدگی تاریخی راهی بیابیم.

همه ما متأسفانه از این بیماری جانکاه آسیب دیده ایم، پس نباید خود را از آن مصون بدانیم. در فضای استبدادزده ذهنها آشفته می شود و صداها واقعی به خوبی به گوش نمی رسد. این بیماری عام و خطرناک است و برای درمان واقعی آن باید آزادی و مردم سالاری را به جد پاس داشت و هزینه تحقق آنها را پرداخت. آنگاه که بپذیریم با همدیگر بهتر می فهمیم و کمتر اشتباه می کنیم،

به راهبرد و رویکرد درست دست یافته ایم. با این نگاه است که می توان حتماً پیروز شد، نه بر مخالف، که با مخالف و نه در عرصه سیاست که در همه عرصه های جامعه. این جوهر حرکت و حدیثی است که از دوم خرداد برآمد و در متن جامعه جریان یافت. نقطه امید من در این راه پایداری، آگاهی و تداوم حضور جوانان و آحاد شهروندان کشور در قالب نهادها و تشکلهای مدنی و در عرصه تعیین سرنوشت است. این گونه مشارکت است که می تواند خطاها و کمبودهای سیاستمداران و دولتمردان را جبران کند. گفتمان اصلاحات توانست با طرح شعار استقرار جامعه مدنی، تکیه بر رأی مردم و انتخابات آزاد، توأم بودن اسلامیت و جمهوریت در نظام سیاسی و ملازم بودن حق و تکلیف شهروندان و حکومت، پیشاهنگ تحول در منطقه باشد و باز نام ایران را در این دوران بلندآوازه کند. آنچه بعدها نام اصلاحات بر خود گرفت، فرصت ملی و سرمایه جدید اجتماعی برای کشور بود. در حقانیت و اصالت اصلاحات و گفتمان آن همین بس که امروز نه تنها جریانهای سنتی جامعه و اکثر قریب به اتفاق نیروهای سیاسی در داخل و خارج از کشور، بلکه حتی مخالفان فکری و سیاسی این نظام هم از ضرورت استقرار دموکراسی سخن می گویند. در منطقه نیز سخن اول انجام اصلاحات است و حتی اعمال فشار خارجی برای اجرای صورتی خاص از آن وجود دارد، اما به رغم آن ملت ما مفتخر است که خود آغازگر اصلاحاتی برآمده از هویت و خواست تاریخی خویش بوده و سه سال پیش از وقوع جنایت ۱۱ سپتامبر (۲۰ شهریور ۱۳۸۰) و قطب بندی ها و آرایشهای جدید بین المللی، تحولی بزرگ را در کشور سامان داده است.

در عین حال از یاد نبریم که میان آن امید و آغاز، با آنچه در فضای سیاسی کشور رخ داد، فاصله ها افتاد، برخی سرخوردگی ها در روند پیشبرد اصلاحات رخ داد و برخی واقعیتها، باز در دایره ابهام آمیز انگاره های تیره محبوس و مغشوش ماند. در فضای پیش آمده، بخشهای مهمی از

جامعه بعد از ۷ سال تلاش دولت برآمده از حماسه دوّم خرداد، در ذهن چنین دیدند که گویا جمهوری اسلامی بر سر دوراهی بازگشت به سوی اقتدارگرایی و نادیده انگاشتن همه دستاوردهای مردم سالارانه انقلاب و یا گذر به سوی لائیسیته و جمهوری سکولار قرار دارد. بدیهی است که از این آشفتگی ذهنی و روانی، دشمنان آزادی و مردم سالاری نیز غافل نشوند و با پشتوانه حمایت از سوی منابع و مراکز قدرت و اقتصاد و تبلیغات جهانی، صدای جمعهای محدود و مطرود خود را به عنوان صدای ملت در جهان تبلیغ کنند. اما جریان اصیل دوم خرداد باتوجه به ضعفها و ناکامیهای گذشته، همچنان بر شعارهای اصلی خود پافشارده و می فشارد و مردم را به پیمودن این راه به عنوان تنها راهی که به سرمنزل امن و مطمئن منتهی خواهد شد فرا می خواند. تصوّر اینکه با حذف جمهوری اسلامی، یک جمهوری مردمی غیر وابسته پدید خواهد آمد، تصوّر باطل است که شواهد تاریخی، سیاسی و اجتماعی بطلان آن فراوان است. تصوّر اعمال حاکمیت دین از راه اجبار و استبداد و نادیدن خواست و رأی مردم نیز، نادرست و نامیستر است. بنیاد و پشتوانه هر نظامی مردمند و مردم ما خواستار جمهوری بیگانه با دین و لائیک نبوده و نیستند. متأسفانه حتی مفاهیم غربی هم، وقتی به یک فضای استبدادزده پا می نهند، تحریف هم می شوند و اینکه در این سرزمین سکولاریسم نیز مبدل به دین ستیزی می شود، از این قاعده برکنار نیست. برای بهروزی ملت ما تنها یک راه وجود دارد: استوار کردن مردم سالاری برپایه اعتقاد و فرهنگ مردم، و نوسازی فرهنگ دینی و اجتماعی در جهت سازگاری با مردم سالاری و تقویت بنیادهای مردم سالارانه که در انقلاب اسلامی بوده و در قانون اساسی نیز منعکس شده است.

بر این اساس همه قدرتها مستقیم و غیرمستقیم برآمده از مردمند و هیچ قدرت غیرمسئولی، مورد پذیرش و مشروع نیست و سازوکارهای تأمین و اعمال این مسؤولیت نیز در قانون مشخص

است. آنجا که اشکالی هست، بیشتر در تفسیر و برداشت از قانون و نحوه اعمال درست این سازوکارها است، پس اشکال در وهله نخست ناشی از انحراف از روح قانون اساسی است، هرچند که هیچ قانون بشری مصون از اشتباه یا عقب افتادن از زمانه نیست. هنوز براین اعتقاد که اصلاح طلبی به منزله حدیث دل ملت ایران همچنان پابرجا است، اما این نگرانی هست که کج اندیشی ها، نابداریها و کم حوصلگیها این گفتمان را به بیرون نظام جهت بدهد؛ تاکنون تمام تلاش این بوده و هست که چنین نشود. دوم خرداد بروز مقبولیت حدیث سازگاری "دینداری و آزادی" و "اسلام و مردم سالاری" بود و معتقدان به این سازگاری از دو سو مورد تهاجم قرار گرفتند: یکی آنکه می گفت برای اینکه دیندار بمانیم، آزادی را رها کنیم و متأسفانه بسیاری از نهادهایی را که می باید در فراز و وری همه جبهه بندی ها بمانند، به استخدام خود درآورد، بی آنکه تکلیف مسؤولیت آنها معلوم باشد. دیگری آنکه خواستار قربانی کردن دین درپای آزادی بود و ابزار جنگ روانی را نیز در اختیار داشت و می کوشید از میان جوانان و تحصیل کردگان سربازگیری کند. در واقع این هر دو برخلاف جهت آب شنا کرده اند و می کنند. بیش از یکصد سال است که این ملت خواستار آزادی و استقلال و پیشرفت است و این همه را سازگار با هویت دینی و ملی خود می خواهد و باینکه بارها در معرکه شکست خورده، از مطالبه اساسی خود دست برنداشته است. انقلاب اسلامی هم از آن جهت شگفتی ساز است که حدیث دل مردم و مطالبات مردم سالارانه آنان را با دین و هویت تاریخی این قوم سازگار دانسته است. در همان مسیر است که ما از آزادی دفاع کرده و می کنیم و دین را نیز با آزادی سازگار می دانیم و بی استقلال، آزادی را نیز سرابی بیش نمی دانیم و گل پیشرفت را در بوستان آزادی و استقلال شکوفا می بینیم.

ما تقابل میان انسان و خدا را باور نداریم و خدایی را می پرستیم که انسان را آزاد آفریده و او را بر سرنوشت خود حاکم گردانیده است. دوم خرداد چیزی نبود جز تشخیص گفتمان و حدیث فکری و عاطفی جامعه ای که به صورت فزاینده ای جوان تر، باسوادتر، مشارکت جوتر و متوقع تر می شود. براین اساس من اندیشه و راهی را موفق می دانم که واقعیت این تحول را درک کند، خود را با آن هماهنگ نماید و از عهده عمل به تعهدات خویش برآید. گفتمان مردم سالاری، آزادی و تعامل با جهان - نه تقابل با آن- که گفتمان غالب روزگار ما است، بازتاب این دگرگونی و خواست بوده و هست. شاهد این مدعا رویکردهای اساسی و فراگیر به این گفتمان در داخل و خارج کشور است. اینکه ایده گفت و گوی تمدتها علی رغم میل خشنونت آفرینان و جنگ طلبان و تروریستها، مقبولیت عام جهانی یافته است. هرچند در ایران در سطح رسمی چندان مورد اقبال قرار نگرفت و جز این هم انتظاری نبود - آیا توجه به حقوق اساسی و نهادهای مدنی امروز سطوح زیرین جامعه را در بر گرفته است - معانی ویژه ای دارند. به رغم آنکه امروز هفت سال از واقعه دوم خرداد گذشته، روشن است که ملت ما خواست خود را در جامعه پایدار کرده است. از شعار ذوب درولایت که شعار محوری رقبای دوم خرداد در درون حکومت بود تا شعار ایران آزاد، آباد و شاد و تأکید بر دموکراسی، آزادی و حقوق بشر راه درازی طی شده است، این معجزه روح اصلاح طلب ملت ماست که باید بازشناخته شود. درواقع خواست مردم تغییر نکرده، بلکه بیشتر تجلی یافته است. صدای مردم را تا حدود زیادی می توان شنید و آنان که بهرحال با افکار عمومی سروکار دارند آگاهانه یا ناخودآگاه به راهی گام می نهند که می پندارند مقبول مردم است. عزیزی که دیروز به جبهه ها می رفت و عشق به امام را پشتوانه حرکت خود داشت، پدر و مادری که بدن قطعه قطعه شده فرزندش او را از پای در نمی آورد، همسری که در غیبت شوهر شهیدش سرود بیداری و دلیری را در گوش فرزند خود می خواند، شهروندان شهری و روستایی، متفکران

دانشگاهی و حوزوی زنان و مردان، صاحبان صنعت و سرمایه، کارگران و کشاورزان، فرهنگیان و همه آحاد و بخشهای جامعه ما، مگر خواستی جز دستیابی به ایرانی آزاد و آباد و شاد داشته و دارند؟ اگر اهل ولایت هم بودند ولایت را پشتوانه حرکت برای رسیدن به سربلندی، آزادی، آبادانی و پیشرفت می دانستند.

امروز در چشم انداز اصلاحات و پذیرش موازین و ضرورت‌های آن، کسانی باید پاسخگو باشند که ولایت را در برابر آزادی، و ارزشها را در برابر پیشرفت، و خشونت را در برابر منطق قرار دادند. بهرحال طرح و پذیرش شعارهای اصلاحات را از هرسو باید به فال نیک گرفت، ولی باید به جدّ از طرح کنندگان آن خواست که به درستی منظور خود را از این مفاهیم بیان کنند تا جامعه دچار سوء تفاهم نشود. مگر گروهی همواره در برابر دعوت مردم به آزادی فریاد بر نمی آوردند که دعوت کنندگان به آزادی یا "نفاق جدید" خواستار بی بندوباری، ولنگاری، غرب زدگی و برهم خوردن هنجارهای دینی و اخلاقی جامعه اند؟ درحالیکه وقتی ما شعار آزادی را می دادیم - و می دهیم - مرادمان آزادیهای سیاسی، آزادیهای مشروع و مدنی و آزادیهای فکری است و در همان حال از انضباط اخلاقی و حفظ هنجارهایی که با هویت دینی و فرهنگی جامعه ما سازگار است دفاع کرده و می کنیم. ما دین خدا را شریعت سمحه و سهله و دین رواداری و گذشت می شناسیم و فکر نمی کنیم وقتی نوجوان و جوان عزتمند ایرانی آزادی را مطالبه می کند، مرادش ولنگاریهای اخلاقی است. در نظامهای خودکامه برای سرکوب اندیشه و آزادی سیاسی و اراده، به بی بندوباری های اخلاقی و بی قیدی های اجتماعی دامن زده می شود. نتیجه طبیعی چنین نظامهایی سقوط اخلاق است. خوب است نگاهی شود به کشورهایی که دیروز در بلوک شرق قرار داشتند یا امروز راه و رسم تمرکزگرایی و تمامیت طلبی را طی می کنند تا معلوم شود که برای سرکوب آزادیهای سیاسی

و فکری، جامعه را دچار چه انحطاط اخلاقی و معنوی و ناهنجاری در روابط فردی و اجتماعی کرده اند. بنابراین آنکه شعار آزادی می دهد تا نظر آزادیخواهان را که اکثریت قاطع ملتند به خود جلب کند، نباید از یاد ببرد که درد جانکاه ملت ما خودکامگی و استبداد بوده است؛ ولی بهرحال توجّه به ایران آزاد، گامی به جلو و شاهی بر پیروزی اندیشه اصلاحات در ایران است.

اما آبادی نیز در سایه علم و تحقیق و به کارگیری مدیریت درست و جلب مشارکت نخبگان جامعه بدست می آید و کشور آباد نخواهد شد مگر آنکه وهم انگاری را رها کنیم و به خردورزی بپردازیم و اهل علم و اندیشه در عمل حرمت ببینند. نمی شود بیش از نود درصد دانشگاهیان را به انحراف دینی و فکری متهم کرد و هرگونه ستمی را براهل دانش و اندیشه روا دانست و اندیشه ورزی و نقد قدرت را جرم به حساب آورد و باز هم انتظار ایران آباد داشت. نمی توان از آبادی و توسعه سخن گفت، اما از دموکراسی و حقوق بشر غافل بود. توسعه مطلوب و ممکن، توسعه "حقوق مدار" و "مشارکت جو" است. شرط اول برای رسیدن به ایران آباد این است که این حقوق و ضرورتها عملاً به رسمیت شناخته شود و در همه مراحل و مراجع تصمیم گیری و اجرا، در مجلس و دولت، در مجمع تشخیص مصلحت و در جمع خبرگان شاهد حضور انسانهای عالم، کارشناس، شجاع و وظیفه شناس باشیم. ایران آباد و آزاد مطمئناً ایران شاد هم خواهد بود، یعنی رضایت شهروندان عاقل، باسواد، برخوردار، آزاد و صاحب حق و حرمت، در ایران آباد و آزاد تأمین می شود. یقیناً مشکلات، نارسایی ها، تنگ نظری ها و موانع در جهت تحقق خواست ملت و رسیدن به آرمان های انقلاب کم نیست، ولی برای رسیدن از وضع موجود به وضع مطلوب چاره ای جز تداوم راه اصلاحات، بااعتدال و انعطاف و خردورزی و شکیبایی نیست. به خصوص نسل جوان و شایسته ما باید هوشیار باشد که شعار اصلاحات را راهزنان در هر جامه و زیر هر نقابی که

باشند، نربایند. اکنون اگر حقیقت جویان از سر انصاف و واقع بینی به امور بنگرند، به رغم بسیاری کاستی ها خواهند دید که دستاوردهای اصلاحات برای کشور کم نبوده است.

شاید در جهانی که تا دیروز جهان سوم نامیده می شد، غالباً دولتها بریده از مردم و دشمن آزادی و حقوق اساسی مردم بوده و هستند. در این حال این دولت اگر نگویم تنها دولت، اما می توانم بگویم از معدود دولتهایی بوده که با همه وجود مدافع آزادی اندیشه و حقوق اجتماعی و سیاسی مردم بوده و به خاطر آن هزینه های سنگینی هم داده است. هنوز تا رسیدن به مرحله ای که رفتارهای همه بخشهای حکومت قانونی و سازگار با معیارهای عدالت و مردم سالاری باشد و هیچ مرکز و دستگاهی نتواند فارغ از مسؤولیت قانونی و با مصونیتها نابجا منافع ملت و کشور را نادیده بگیرد، راه درازی پیش رو داریم؛ اما امروز نهانخانه ها و پستوهایی که دور از هر چشم ناظری، خود را مجاز به انجام همه گونه اقدامات خلاف قانون و مغایر شرع می دانستند و در محکمه ای که داور و بازجو و مدعی و مجری یکی بود به تشخیص می نشستند، در بخش مهمی از دستگاه امنیتی کشور برچیده شده است. به هر حال اکنون این مفروض است که هرگونه برخوردی باید وجهه قانونی به خود بگیرد و برخورد کننده خود را موظف بداند که به درستی در برابر افکار عمومی توجیه قانونی از کار خود ارائه کند، در همین حال هم، اولین معترض رفتارهای غیرقانونی یا ناسازگار با روح قانون و انصاف، دولت بوده و هست. این در وضعی است که نهاد سنتی دولت در کشورهای نظیر ما همواره با آزادی و آزادیخواهی رویارویی ستیزآمیز داشته است. این دولت مفتخر است که منادی آن بود که قداست منصب به اباحه نقد و انتقاد از قدرت که امانتی از مردم در دست برگزیدگان مردم است مبدل شود؛ و قدرت و منصب را به عنوان امری زمینی در معرض نقد و نظر قرار داد. هرچند به علت سابقه استبداد زده، حتی در بسیاری از موارد در مقام نقد

نیز منصف نبوده ایم، اما جامعه به خصوص نخبگان و فرهیختگان نباید در بامداد استقرار مردم سالاری، وقتی آزادی به سرقت می رود بی تفاوت بنشینند.

غصب عناوینی که در مالکیت معنوی جریانی است که ویژگی های روشن خود را دارد، یک عمل ضد آزادی است. من زمانی در پاسخ گروهی که از من انتقاد تند کرده بودند که مشکل خاتمی این است که هنوز به کارآیی دین باور دارد، درحالی که راه نجات ملت رهاکردن آزادی و مردم سالاری از قید دین است نوشتم: از نقد و نظر، از سوی هرکس و با هر محتوا استقبال می کنم و خوشوقتم که با زبان تند از رئیس جمهوری که مظهر اراده ملی است انتقاد می شود، بی آنکه انتقاد و اعتراض کننده کوچکترین دغدغه ای از برخورد حکومت با خود به خاطر این اعتراض داشته باشد، اما ایراد من به شما نه به خاطر اعتراضتان به رئیس جمهور، بلکه دراعتراض به شما است که چرا تحت عنوان و اسمی که در مالکیت معنوی مؤمنان و معتقدان به اسلام است چنین ادعاهایی می کنید. اما این نکته را نیز یادآوری می کنم که باید امکان آن را فراهم کنیم و اجازه دهیم که هرکس باصراحت و بی نقاب حرف خود را بگوید، نه سخن دیگری را به نفع خود مصادره کند و نه قصد خود را در لاف مواضع دیگری ببیچد. در این راه هم حکومت باید راه را بر انجام فعالتهای قانونی برای گرایشهای متفاوت و گوناگون بگشاید و هم کوشندگان عرصه سیاست و اندیشه بنای کار خویش را بر صداقت و صراحت نهند. اگر ما نظر امام را در آستانه پیروزی انقلاب می پذیرفتیم که اعلام کردند حتی احزاب و گروههای غیراسلامی تا وقتی به توطئه و اقدام عملی براندازانه علیه نظام دست نزده اند در فعالیت و بیان نظر خود آزادند، به جایی نمی رسیدیم که حتی مؤمنان به اسلام و راه امام، فقط به جرم اینکه روش و سلیقه گروهی را نمی پسندند، ولو حاضر به عمل در چارچوب قانون اساسی باشند نیز حذف و دفع شوند؛ اگر هر مخالفی را معارض و

هر معارضی را برانداز به حساب نمی آوردیم و اگر در برخورد با متهمان امنیتی و قضایی ابتدایی ترین موازین قانونی، مبنی بر رعایت حقوق شهروندان از جمله متهمان را رعایت می کردیم، دیگر زمینه ای برای ربودن عناوین مجاز و انجام فعالیتهای غیرمجاز تحت نام عناوین مجاز فراهم نمی آمد. ولی به هر حال اشکال در کار بخش هایی از حکومت یا گروههای فشار دارای مصونیت، توجیه گر رفتار خلاف مدعیان آزادی در زیرپانهادن اخلاق انسانی و موازین مردم سالاری نیز نمی شود.

اینک به شما عزیزان مخاطب نامه خود می گویم: تأمل کنید که اگر رفتار حکومت در بسیاری از موارد متأثر از تاریخ استبداد زده ماست، همین حکم در مورد منتقد و روشنفکر و اپوزیسیون ما هم صادق است، هرچند سهم و دایره اثرشان یکسان نبوده و نخواهد بود. سیر به سوی نظام مردم سالار، نیازمند پاگرفتن فرهنگ مردم سالاری است. در کشور ما، این فرهنگ می تواند با تکیه بر اخلاق، انصاف و ادب اسلامی که رواداری را برای بشریت به ارمغان آورد و با ایجاد و تقویت مناسبات اجتماعی دموکراتیک و فرایندهای سیاسی مردم سالار پا بگیرد و پیش برود. این برعهده نسل جوان ماست که با تأمل و تذکر نسبت به وضعیت تاریخی موجود، خواست شجاعانه خود را در جهت استقرار مردم سالاری سازگار با دین و فرهنگ خود با تدبیر و تحمل پیگیری کند؛ همه منابع و موانع آنرا بشناسد و با آنها مدبرانه روبرو شود. مردم سالاری هم یک اندیشه، هم یک راه و هم یک روش است. همه اینها را باید بیاموزیم و بیاموزانیم و باهم به کار گیریم. امروز حتی آنان که به قانون نیز اعتقادی ندارند، در فضای آفریده شده کنونی ناچارند دم از قانون بزنند و کار خود را توجیه قانونی کنند، پس در پی کارآیی و کارآمدی "قانون" در همه سطوح باشیم. امروز گرچه هنوز نقد و نظر هزینه های سنگینی دارد، ولی دیگر منتقد، دشمن پیغمبر قلمداد نمی شود.

امروز گرچه هنوز این درد و مصیبت را داریم که انسانی دانشمند که شاید سابقه حضورش در انقلاب و جبهه، بیش از سابقه تصدی فلان قاضی بی تجربه ای باشد که گشاد دستانه حکم ارتداد صادر می کند و مبارزی که پا و سلامت خود را برای انقلاب داده و همواره از موضع دین خواستار اعتلای آزادی بوده است - ولو در برداشت و نظر خود دچار خطا شده باشد- به ناحق به ارتداد متهم و براساس آن محکوم می شود، ولی این نیز دستاورد کمی برای جامعه ما نیست که جز معدودی افراد، هیچ کس از حوزه های علمیه گرفته تا دانشگاهها و تا سطح مسؤلان، این برخورد و حکم را پذیرا نمی شوند. امروز دخالت در امور و احوال شخصی افراد به مراتب کمتر از گذشته شده است، گرچه حتی یک مورد آن نیز ناحق و ناپجاست. امروز گرچه در برابر قانونی کردن حدود و ثغور جرم سیاسی در عمل به نص قانون اساسی مقاومت می شود، ولی مقاومت کنندگان در اقلیت شکننده ای قرار گرفته اند؛ همان گونه که هم پیمانان دیروز آنها نیز ناچارند با شعار اصلاحات در صحنه حضور یابند و از انتساب بی پرده به گرایشهای تنگ نظرانه پرهیز کنند. امروز در ورای تغییرات بنیادینی که در مناسبات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی رخ داده و بازگشت به دوران پیش از اصلاحات را ناممکن کرده است، می توان از روندها و چشم اندازهای روشنی در عرصه اقتصاد کشور نیز سخن گفت. هر چند ثمرات کار اصلاحات در قلمرو اقتصاد نیز از همان دآوری های ناصواب در امان نمانده است و چنان وانمود شد که چون صبغه دفاع از آزادیها و حقوق مردم در این چند سال پررنگ تر بوده، پس توجه به مسائل اقتصادی جامعه و سازندگی کشور در اولویت نبوده است. اینکه کشور در این دوران توانست از یک ثبات نسبی و شکوفایی اقتصادی برخوردار شود، به یقین متأثر از همان روند اصلاحی است که همه عرصه های جامعه را در بر گرفته بود. کاستن از شکافهای تاریخی میان جامعه و حکومت، حمایت از تأسیس و تقویت نهادهای مدنی، دفاع از حقوق ملت و جلب مشارکت مردم، بیش و پیش از هر چیز نتایج اقتصادی دارد.

آثار عمیق این حرکت را نمی توان به سادگی از صحنه جامعه زدود. حتی نتایج بسیاری از اصلاحات بنیادین اقتصادی را باید در سالهای آینده دید. دولت توانست متوسط رشد تولید ناخالص داخلی در سال را از ۳,۸ درصد در برنامه دوم توسعه به ۵,۲ درصد در برنامه سوم برساند. به طوری که اکنون اقتصاد ایران رشد ۷,۴ درصد را از سالهای ۱۳۸۱ به بعد تجربه می کند. متوسط نرخ تورم از ۲۵,۱ درصد در برنامه دوم به ۱۳,۲ درصد در برنامه سوم کاهش یافته است. متوسط رشد سرمایه گذاری از ۷,۹ درصد در برنامه دوم به ۱۰,۷ درصد در برنامه سوم رسیده است. ایجاد سالانه حدود ۷۰۰ هزار فرصت شغلی موجب شده است که به رغم افزایش روزافزون سطح تقاضای اجتماعی برای کار، روند ایجاد اشتغال آهنگ مثبتی بیاید. دولت تاکنون با بردباری و خویشتنداری، حرکتهای سازنده ای را در جهت انجام اصلاحات گسترده اداری و ساختاری، حفظ قدرت خرید حقوق بگیران، تداوم سیاستهای تمرکز زدایی، اتخاذ سیاستهای ویژه برای تأمین منابع مالی برای طرحهای اشتغال زا، جلب مشارکت بخش خصوصی، فراهم آوردن زمینه های توسعه سرمایه گذاری داخلی و خارجی، افزایش رفاه اجتماعی و توزیع درآمد، سیاست تثبیت اقتصادی و شفاف سازی بودجه، یکسان سازی نرخ ارز و کاهش تصدّی گری به انجام رسانده است و خود نیز همواره منتقد کاستی های خود بوده است. دستاوردهایی همچون تدوین و اجرای لایحه برنامه سوم توسعه، شکل دهی حساب ذخیره ارزی و انباشت میلیاردها دلار در طی ۴ سال در آن و برداشتهای قانونی از آن توانسته است آثار ملموسی در اقتصاد کشور به جا گذارد. حدود یک سوّم از این حساب به لحاظ اتّخاذ راهبرد مهم و تعیین کننده یکسان سازی نرخ ارز برداشت و به سپرده های بانک مرکزی اضافه شد که نتیجه آن کاهش نرخ ریسک و افزایش اعتبار اقتصادی کشور در نزد مؤسسات مالی و پولی دنیا بوده است. حدود یک سوّم از این میزان ذخیره ارزی نیز برای جهش در طرحهای عمرانی کشور، به

ویژه بخش آب، شبکه های آبرسانی، راه و حمل و نقل، کشاورزی و معادن اختصاص یافت که ثمره آن تسریع در اتمام طرحهای عمرانی و ایجاد رشد و اشتغال بیشتر بوده است.

بیش از یک سوم از این مبلغ یعنی ۸,۶ میلیارد دلار هم برای شکوفایی تولید، فناوری و کارآفرینی در اختیار بخش خصوصی قرار گرفته است. علاوه بر این زیرساختهای اقتصادی، امروز کشور ما برخوردار از ظرفیتهای علمی جدید، نیروی انسانی تحصیل کرده و ماهر و کارآمد شده است. ظرف ۷ سال گذشته (۱۳۸۳ - ۱۳۷۶) براساس شاخصهای معتبر بین المللی ایران توانسته است از رشد تولید علمی ۴۰۰ درصدی برخوردار شود. پیشرفتهای عظیم در عرصه اکتشاف، استخراج و بهره برداریهای بهتر از نفت و گاز، تحرک همه جانبه در گسترش فناوریهای ارتباطات و اطلاعات، به خوبی در سطح کشور قابل مشاهده است. امروز حرکت سدسازی، تولید برق و انرژی، رشد کشاورزی و صنعت و ... همگی باشتاب و گستردگی بیشتری از گذشته در جریان است. بر این اساس به روشنی می توان دید که پشتوانه اقتصاد کشور قوی تر از هر زمان دیگر است و محوریت علم و فناوری نیز شاکله برنامه های توسعه همه جانبه کشور شده است. امروز تنش زدایی و رابطه منطقی با جهان، نه یک انحراف، از اصول که یک سیاست اصلی و مقبول است. هرچند در عمل بهتر و مناسب تر می توان رفتار کرد. تعامل با جهان دیگر نه سازش و کاری ضد ارزش، که عین حکمت و تدبیر به حساب می آید و در جهان به هم پیوسته امروز، راه اصلی تداوم انقلاب اسلامی و دستیابی به پیشرفت و استقلال محسوب می شود. در هر حال من همچنان بر سه اصل آزادی در اندیشه، منطق در گفتار و قانون در عمل تأکید می کنم و آن را راه حقیقی اسلام و راه امام و مورد قبول وجدان عمیق اکثریت قاطع مردم و به خصوص نخبگان منصف می دانم. ممکن است ما در نمایندگی از ملت، درعمل به این سه اصل در بسیاری از موارد ناموفق بوده باشیم؛ مدعی نیستیم که حاصل

تلاشهای ما در دفاع از حقوق ملت در همه زمینه ها به فرجام رسیده و در نتیجه ملت به همه آرمانهای خود دست یافته است، مدعی آنم که اما راه اصیل مردم سالاری و تحقق آرمانهای تاریخی ملت توقّف نخواهد داشت و مردم ما راه اصلاحات را ادامه خواهند داد.

بی آنکه از دین جدا شوند. ملت ما آزادی و استقلال و پیشرفت را نه در خروج از جمهوری اسلامی که به قیمت گرانی به دست آورده است، و نه در بازگشت به خودکامگی به هر نام، بلکه در سازگار کردن هرچه بیشتر این جمهوری با خواستههای تاریخی خود و استقرار همه جانبه مردم سالاری دینی می جوید. آن کس در صحنه خواهد ماند که با مطالبات واقعی مردم همگام شود؛ و واقعیت زمانه بسیاری را همگام خواهد کرد. امروز ملت ایران در عرصه جهان، با سابقه درخشان مدنی و فرهنگی خود، به عنوان ملتی نام آور شده است که بر پایه دین اسلام، خواستار استقرار نوعی از مردم سالاری است که در آن معنویت با آزادی و پیشرفت با اخلاق همراه باشد. این دستاورد می تواند در صورت انقلاب و جمهوری اسلامی -آن گونه که مردم می خواستند و می خواهند- برای همه جهان اسلام و به خصوص نسل جوان و فرهیخته این جهان الگوآفرین باشد. نسلی که از وابستگی به بیگانه آزرده است و خود را مستحق آزادی و حاکمیت بر سرنوشت خود، بدون بریدن از فرهنگ ملی و دینی خویش می داند و از حرکتهای افراطی و تنگ نظر که می کوشند خشونت و قیمومیت متعصبان را بر جوامع تحمیل کنند، سخت نگران و بی زار است.

مبادا کج اندیشی ها، تنگ نظریها و توهم گرایی ها، این فرصت مغتنم را از ما و انقلاب و ملت بزرگ ما بگیرد. در پایان باز براین نکته تأکید کنم که همه ما و شما جوانان عزیز باید این پندار غلط را که حاصل یک بیماری تاریخی است از ذهن خود بزدایم که: برای رهایی باید منتظر

قهرمان بود. قهرمان شما باید و مسؤولانی شایسته شما را درک و در جهت آن حرکت کنند.

کلام بلند خداوند جلّ وعلی را از یاد نبریم که: خداوند سرنوشت هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد مگر که آن قوم، جان خود را دگرگون کند صحنه شگفت انگیزی را که اندیشه و دست هنرمند آلمانی، ”برشت“ آفریده است همواره در نظر داشته باشید که: چون گالیله در برابر کلیسای متعصب و سخت گیر مجبور شد از نظریه علمی خود توبه کند، پاره ای از شاگردان پرحرارت او پرخاشگرانه بر استاد نکته گرفتند که: ”وای بر قومی که قهرمان آن تو باشی“ و گالیله به کمال خونسردی پاسخ داد که: ”وای بر قومی که نیاز به قهرمان داشته باشد.“

نیاز جدی امروز ما، تأمل و بازاندیشی همگانی در احوال خویش برای عبور از کلیشه ها و قالبهای استبدادزده ناکارآمد و گشودن راه گفت و گوی همدلانه انتقادی در همه سطوح و لایه های اجتماعی است. ایمان به خداوند، امید به آینده و اعتماد به خویش هم مبنا و هم حاصل این کار است. به یاری خدا در این راه باز با شما سخن خواهم گفت و همچنان نیازمند نظرهای شما خواهم بود. ما در آغاز راه نو اصلاح گری و نه در پایان آن هستیم. تداوم آن با شما و آینده روشن آن از آن شماست، شما سازندگان اصلی فردای روشن ایرانید، پس:

گمان مبر که به آخر رسید کار مغان

هزار باده ناخورده در رگ تاک است